# حجیت ظهور، جلسه: 15

## جلسه 84-639

**چهار‌شنبه - 11/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به روایاتی بود که استدلال شده بود به آن‌ها از منع از عمل به ظهورات قرآن کریم که این روایات سه قسم بودند. قسم اول از تفسیر به رأی منع می‌‌کردند که ما عرض کردیم تفسیر به رأی عرفا شامل استناد به ظهورات قرآن و یا جمع عرفی بین آیات قرآن نمی‌شود، قدرمسلم از تفسیر به رأی استناد در تفسیر قرآن هست به آراء و سلایق شخصی نه فهم عرفی عام و با ملاحظه قرائن، می‌‌شود تفسیر به رأی همان چیزی که در نهج البلاغه هست که راجع به حضرت تعبیر می‌‌کنند که یعطف الهوی علی الهدی اذا عطفوا الهدی علی الهوی و یعطف الرأی علی القرآن اذا عطفوا القرآن علی الرأی، طبیعی است که این معنا از تفسیر به رأی مذموم است و متاسفانه ما در برخی از کتب تفاسیر این را می‌‌بینیم هر کسی با یک سلیقه‌ای پیش می‌‌آید یکی با مذاق عرفانی پیش می‌‌آید قرآن را به مذاق عرفانی تفسیر می‌‌کند، انه کان ظلوما جهولا می‌‌شود مدح انسان‌ که انسان چه موجود ارزنده‌ای است که به خودش ستم می‌‌کند و خود را فانی در خدا می‌‌کند، یا برخی متاسفانه با گرایش‌های دور شدن از عالم غیب و اعتراف به معجزات سعی می‌‌کنند آیات قرآن را توجیه طبیعی کنند، نتیجه‌اش یک امر مضحکی می‌‌شود که رب ارنی کیف تحیی الموتی قال أ و لم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک معنایش این می‌‌شود که خدا به حضرت ابراهیم فرمود چهار تا پرنده را تهیه کن که با تو انس بگیرند بعد این پرنده‌های زنده را بفرست بالای کوه از آن‌جا صدایشان بزن به سمتت بیایند ببین چه جور راحت می‌‌آیند به سمتت، خدا هم ارواح را همین‌جوری می‌‌گوید به سمت من بیایید و راحت می‌‌آیند به سمتش. آن وقت همین مقدار باعث شد حضرت ابراهیم یقین کرد به معاد، اطمینان قلب پیدا کرد به معاد، خدا هم به او گفت حالا دیدی من هر کاری می‌‌توانم بکنم، ‌پرنده‌های زنده را هم که این کفترباز می‌‌توانند با خودشان اخت بکنند و بفرستند پشت‌بام‌های همسایه، از آن‌جا بیا بیا بگویند. یا این آیه را که مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام نوشتند این جریان سمبلیک است، آن شخص هم در کتاب اسلام‌شناسیش نوشته که جریان قابیل و هابیل یک جریان سمبلیک است یعنی رمان قرآن می‌‌گوید و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق یا نحن نقص علیک نبأهم بالحق او می‌‌گوید سمبلیک. اگر تفسیر به رأی این باشد که از افضح انحاء تفسیر به رأی همین‌ها است، اما تمسک به ظهورات کتاب بعد از ملاحظه قرائن این تفسیر به رأی نیست.

لااقل مقتضای جمع بین این روایات و بین روایاتی که می‌‌گویند عرض کنید احادیث ما را بر قرآن کریم، خبرین متعارضین را ترجیح بدهید با موافقت ظاهر قرآن کریم، تمسک کنید طبق حدیث ثقلین به قرآن کریم، مقتضای جمع بین این روایات و بین این ادله همین است که ما بگوییم شما در فهم قرآن گرایش‌های خودتان را که از قبل تعیین کردید معیار فهم قرآن قرار ندهید، به فهم عام عرفی رجوع کنید. نظریه داروین شما را فریب ندهد که بعد بیایید تفسیر قرآن بکنید و آیات قرآن را بخواهید با نظریه داروین توجیه کنید.

[سؤال: ... جواب:] تفسیر به رأی حداقل با این روایات عرض احادیث بر کتاب این را اقتضا می‌‌کند که ما این‌جور بگوییم، ‌تفسیر به رأی را با آن پیش‌ذهنیت‌های خودتان تفسیر نکنید مگر آن‌هایی که فهم عرفی عام است یا قرائن قطعیه است.

در وسائل گفتند به این روایات که می‌‌گوید عرض کنید احادیث ما را بر قرآن نمی‌شود استدلال کنید بر حجیت ظهور قرآن. چون می‌‌دانید صاحب وسائل یکی از مخالفین سرسخت حجیت ظهورات قرآن کریم است چون می‌‌گویند این روایات عرض احادیث بر قرآن نمی‌گوید قرآن به تنهایی حجت است، یک خبری است مطابق است با همان ظهور غیر معتبر قرآن، دو تایی که در کنار هم قرار می‌‌گیرند اعتبار پیدا می‌‌کنند، قرآن به تنهایی معتبر نیست ظهورش، حدیثی که مخالف با آن ظهور قرآن است معتبر نیست دو تایی با هم مثل دو بال یک پرنده باعث پرواز آن پرنده می‌‌شوند.

انصاف این است که این مطلب خلاف ظاهر روایاتی است که می‌‌گوید احادیث ما را بر قرآن عرضه کنید، اگر خبری مخالف قرآن بود او را طرح کنید، اضربوه علی الجدار‌، ردوه، این ظاهرش این است که اصل قرآن کریم است، نه این‌که ظهور کتابی معتبر است که خبری موافق با آن باشد، اگر خبری موافق با قرآن نبود این ظهور قرآن معتبر نیست. اگر بگویند هر چه فلانی گفت در اختلاف میان شما دو نفر حرف حق آنی است که فلانی تایید کند این معنایش این است که تایید فلانی به تنهایی کافی نیست؟ ضم تایید آن آقا با گفتار یکی از شما دو نفر مجموع‌شان معتبر می‌‌شوند؟ یا نه، وقتی می‌‌گویند اختلاف بین شما دو نفر بود هر سخنی را که فلانی تایید کند اخذ کنید، خب معنایش این است که اصل کلام همان فلانی است، اگر هم شما اختلاف پیدا نمی‌کردید اصل کلام او بود.

یا راجع به حدیث ثقلین، آخه این چه فرمایشی است که ما بگوییم بعد از این‌که فهمیدیم قرآن را بر اساس احادیث اهل بیت آن وقت ما باید عمل کنیم به قرآن و تمسک کنیم به قرآن. ظاهر ما ان تمسکتم بهما فلن تضلوا بعدی ابدا این است که قرآن و عترت در عرض هم هستند. بله قرآن بی‌عترت را ما نمی‌گوییم، اما در جایی که عترت ساکت است به ما کلامی نرسیده است، مفاد این حدیث این است که قرآن در عرض عترت است نه در طول عترت. این‌ها را نمی‌شود نادیده گرفت.

یک احتمالی هم در بحوث راجع به تفسیر به رأی دادند به نظر ما این خلاف ظاهر است. گفتند شاید در روایات که گفت تفسیر به رأی نکنید یک اصطلاحی بود اصحاب رأی، اصحاب رأی در مقابل اصحاب حدیث، کسانی که عمل به قیاس می‌‌کردند یا عمل به استحسان و مصالح مرسله می‌‌کردند، به این‌ها می‌‌گفتند اصحاب الرأی، تفسیر به رأی هم شاید تفسیر بر اساس قیاس استحسان و مصالح مرسله. این با کلام نبوی نمی‌سازد، ظاهرا کلام نبوی شبه متواتر است من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار آن زمان قطعا این اصطلاح رأی به این معنا که مراد از آن قیاس و امثال آن باشد نبود.

اما قسم دوم که عنوان تفسیر در او آمده، ممکن است کسی بگوید ما در عمل به ظهورات که تفسیر نمی‌کنیم، تفسیر کشف قناع است، کشف بالا زدن پرده است از یک مطلب، پرده‌ای نیست در کلامی که ظهور در یک معنایی دارد.

این درست نیست برای این‌که برخی از ظهورات آنقدر واضح است که نیاز به بالا زدن پرده نیست اما یک سری ظهورات ظهوراتی است که افراد دقیق ملتفت می‌‌شوند، این‌طور نیست که افراد عادی ملتفت بشوند، این‌ها تفسیر است دیگر. و این روایات قسم دوم هم مستفیض بود این‌طور نبود که بگویید سند این‌ها ضعیف است ما اعتنا نمی‌کنیم پس این قسم دوم نهی می‌‌کند از تفسیر که شامل عمل به برخی از ظهورات که فهم آن نیاز به مقداری از دقت دارد یا جمع بین آیات مختلف دارد می‌‌شود.

اما به نظر ما مقتضای جمع عرفی بین این قسم دوم و بین همان روایات آمره به عرض احادیث بر کتاب و ترجیح به موافقت کتاب همین است که بگوییم مراد از تفسیر هم در این قسم دوم تفسیر به رأی است یا تفسیر مستقلا از ائمه علیهم السلام بدون توجه به کلمات ائمه آن مواردی که ائمه تفسیری دارند بیاییم از خودمان تفسیر بکنیم این مذموم است.

ممکن است شما بگویید جمع عرفی بکنید من فسر القرآن برأیه این وصف ظهور دارد در مفهوم معلوم می‌‌شود مطلق تفسیر قبیح نیست من فسر القرآن برأیه این عملش مذموم است می‌‌گوییم این درست نیست. چرا؟ برای این‌که اول مفهوم وصف فی الجملة‌ است، من فسر القرآن برأیه می‌‌گوید مطلق تفسیر مذموم نیست، اما قدرمتیقن این است که تفسیری که مأخذش اهل بیت باشند او مذموم نیست، نه آن تفسیری که مأخذش اهل بیت نیستند، مثل این می‌‌ماند که لاتکرم العالم اکرم العالم العادل، اکرم العالم العادل مفهوم وصف دارد، می‌‌فهماند که عالم غیر عادل مطلقا حرمت اکرام ندارد، قدرمتیقنش آن عالم فاسقی است که هیچ امتیاز دیگری ندارد، ‌هاشمی هم نیست، و ما اطلاق مطلق را نمی‌توانیم با مفهوم وصف در یک خطاب مقید کاملا تقیید بزنیم و بگوییم مورد آن خطاب مطلق همین مورد خطاب مقید است.

حالا آن مثال دقیق نبود، مثبتین را باید مثال بزنیم، ‌لاتکرم العالم و اکرم العالم العادل که متخالفین هستند او که مفهوم وصف نیاز ندارد، اکرم العالم اکرم العالم العادل، اکرم العالم العادل این مفهوم وصف می‌‌فهماند که مطلق عالم واجب الاکرام نیست، اما بگوییم حتما خصوص عالم عادل باید باشد؟ نه، قدرمتیقن این است که از اکرم العالم بخاطر مفهوم وصف فی الجمله اکرم العالم آن عالم فاسقی که هیچ امتیازی ندارد، عادل که نیست، هاشمی هم که نیست، امتیاز دیگر هم ندارد، ‌او را بگوییم خارج شده است نه این‌که بگوییم اکرم العالم مطلق حمل می‌‌شود بر اکرم العالم العادل، و عالم فاسق مطلقا وجوب اکرام ندارد، این‌که درست نیست، چون مفهوم وصف فی الجمله است، می‌‌گوید اطلاق مراد نیست اما فقط خصوص عالم عادل مراد است از اکرم العالم، چون خطاب اکرم العالم العادل آمد؟ این‌که درست نیست.

این‌جا هم همین‌طور است. من فسر القرآن برأیه مثلا کان کذا می‌‌فهماند مطلق تفسیر که من فسر کان کذا او مراد نیست، و الا قید برأیه می‌‌شد لغو، اما بگوییم مراد خصوص من فسر القرآن برأیه است؟ این وجهی ندارد. قدرمتیقن این است که کسی که تفسیر بکند به اعتماد فهم از روایات اهل بیت او کارش مذموم نیست اما اگر تفسیر به رأی نمی‌کند ولی تفسیر می‌‌کند بر اساس استظهارات خودش بدون استناد به اهل بیت او هم داخل در اطلاق نهی از تفسیر خواهد بود.

[سؤال: ... جواب:] من فسر القرآن برأیه این مفهوم مطلق ندارد، اطلاق نهی از تفسیر شامل می‌‌شود کسی را که تفسیر به رأی نمی‌کند، فقط آن من فسر القرآن برأیه مفهوم فی الجمله دارد که بعضی از مراتب تفسیر مشکل ندارد، قدرمتیقن این است که آن مرتبه‌ای از تفسیر مشکل ندارد که در فهم آیات مستند ما روایات اهل بیت باشد مثل تفسیر البرهان تفسیر نورالثقلین.

ثانیا: در جایی مطلق را حمل بر مقید می‌‌کنند که حکم‌شان یکی باشد او بگوید اکرم العالم این بگوید اکرم العالم العادل، می‌‌گوییم اگر بنا بود مطلق عالم واجب الاکرام باشد اخذ قید عادل در خطاب اکرم العالم العادل لغو بود حالا مفهوم فی الجمله ما می‌‌گفتیم پیدا می‌‌کند، این‌جا که این‌طور نیست، کسی که تفسیر می‌‌کند قرآن را به رأیش عذاب شدید دارد، اما مطلق تفسیر نهی دارد آنقدر عذابش شدید نیست، من فسر القرآن برأیه جزائش چه بود؟ فلیتبوأ مقعده من النار، خرّ ما بین السماء و الارض، اما کسی که تفسیر به رأی نکند کارش مذموم است اما دیگر گناهش در حد تفسیر قرآن به رأی نیست، این‌که اطلاق نهی از تفسیر را هم ما قبول کنیم منتها ذمش کمتر است از ذم کسی که قرآن را به رأیش تفسیر کند این مشکلی پیش نمی‌آورد.

و لذا حمل نهی از مطلق تفسیر بر تفسیر به رأی فی حد نفسه درست نیست. ما به لحاظ روایات عرض احادیث بر کتاب با استشهاد به آن‌ها می‌‌آییم می‌‌گوییم پس مراد از نهی از تفسیر نهی از تفسیر به رأی است.

اما مهم قسم سوم است که اصلا ظاهرش این است که فهم قرآن بدون اهل بیت نمی‌شود. این‌ها و لو مجموعا احادیث زیادی بودند اما قابل توجیه هستند.

مرسله معلی بن خنیس می‌‌گفت انما القرآن امثال لقوم یعلمون دون غیرهم ذیلش دارد لیس شیء ابعد من قلوب الرجال من تفسیر القرآن، هم سندش ضعیف است مرسله است، هم در آن بحث تفسیر قرآن مطرح شده، به این قرینه باز می‌‌شود حملش کرد بر این‌که کسی می‌‌خواهد کل قرآن را با اعتماد به فهم خودش تفسیر کند.

[سؤال: ... جواب:] حداقل این است، ‌به قرینه روایات عرض که می‌‌گوید احادیث را بر قرآن عرضه کنید عرف این‌جور توجیه می‌‌کند که این روایت می‌‌خواهد بگوید ادعا کنید قرآن را بطور کامل می‌‌فهمید بدون رجوع به اهل بیت شما در گمراهی هستید اما منافات ندارد که من از قرآن می‌‌فهمم که در ماه رمضان طلوع فجر که شد دیگر از اکل و شرب باید اجتناب کنم، خب قرآن فهمش که این مقدار برای ما سخت نیست، فکلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل.

[سؤال: ... جواب:] اولا تفسیر هست، بله هم تفسیر تعبیر شد تفسیر عرض کردم مطلق استظهار از قرآن نیست مثل همین آیه صیام. وانگهی بله به قرینه روایات عرض بر کتاب می‌‌گوییم مراد تفسیر کامل قرآن است بدون رجوع به روایات اهل بیت.

و اما صحیحه منصور بن حازم: القرآن لایکون حجة الا بقیّم، ما هم قبول داریم، اما معنایش این نیست که قرآن حجت نیست مگر قیم برای ما توضیح بدهد، نه، امام و قیم باید باشد، ما با تمسک به قرآن بی‌نیاز از امام نیستیم چون تنها قرآن رفع اختلاف بین مسلمین نمی‌کند، هر شخصی منحرفی یا غیر منحرفی می‌‌آید به یک آیه‌ای تمسک می‌‌کند به نفع خودش قرآن ما را بی‌نیاز از امام نمی‌کند، نه این‌که ما در ظل امام علیه السلام جایی که خطابی از امام نیست که قرینه بر تفسیر آیات قرآن باشد رجوع کنیم به ظهور قرآن، ما از این منع شده باشیم.

و این را منصور بن حازم می‌‌گوید، معلوم می‌‌شود یک امر مرتکزی بوده پیش او و واقعا مرتکز بوده پیش او به عنوان یک فقیه و یک متشرع که ظهور قرآن معتبر نیست؟ ارتکاز مسلمین بر این بود که ظهور قرآن معتبر است، اگر بنا بود که خلاف این ثابت باشد لو کان لبان و انتشر، معلوم می‌‌شود منصور بن حازم این را نمی‌خواهد بگوید که قرآن معتبر نیست، می‌‌خواهد بگوید قرآن بی‌نیاز نمی‌کند ما را بدون امام و مستقل از امام بخواهیم باشیم قرآن کافی برای حجیت نیست چون هر کسی می‌‌آید به یک آیه‌ای به نفع خودش استدلال می‌‌کند. و لااقل به ضم این روایات عرض احادیث بر کتاب ما باید این‌جور معنا کنیم این صحیحه را.

و همین‌طور روایت مسعده بن صدقه که بعید نیست معتبر باشد ولی این هم می‌‌خواهد بگوید کل آیات را نمی‌شود بدون رجوع به اهل بیت فهمید و اگر کسی کل آیات را نفهمد بخواهد بعض آیات را مستند خود قرار بدهد مستقلا از اهل بیت گمراه می‌‌شود، کما این‌که صوفیه گمراه شده بودند. آمده به امام اعتراض می‌‌کند شما چرا زندگی خودت را در سطح فقرا قرار نمی‌دهید چرا لباس نرم می‌‌پوشید، این استدلالش هم ممکن است به آیه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة باشد، می‌‌گوید چرا ایثار نمی‌کنید، هر چی دارید تقسیم کنید بین فقرا بلکه اصلا خودت هیچ چیز نگه ندار همه را بده به فقرا، آیه یؤثرون را می‌‌گیرد، بله شرایط ایثار در آن مورد که مدح علی علیه السلام و صدیقه طاهره و حسنین بود که یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة در آن شرایط، اما قانون کلی این است که لاتجعل یدک مغلولة الی عنقک و لاتبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا،‌ یک آیه را می‌‌گرفتند فکر می‌‌کردند قرآن را خوب می‌‌فهمیدند حضرت می‌‌فرماید از همینجا ضربه خوردید که یک آیه را می‌‌گیرید فکر می‌‌کنید خیلی چیز می‌‌فهمید. این‌ها منافات ندارد که کسی با فهم در حد قابل قبول از قرآن باشد با استعانت از روایت اهل بیت و با توجه به قرائن منفصله و قرائن حالیه و مبانی دین به قرآن استناد کند، نه آن فهم‌های ناقص کذایی می‌‌گوید ان الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم، ‌بیش از نیازت پول نگه داری گناه است، یعنی حرف مارکسیست‌ها، استدلال می‌‌کردند، فکر نکنید زمانه عوض شده تفکر لیبرالیسم رایج شده بین شما و بین مردم، همیشه این‌طور نبود، ما زمان‌هایی را درک کردیم در همین حوزه‌ها تفکر سوسیالیستی رایج بود، تفکر مارکسیستی منهای آن نفی خدا رایج بود معنا می‌‌کردند و انفقوا من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلال، می‌‌گفتند حالا که هنوز جامعه بی‌طبقه تشکیل نشده به فقرا رسیدگی کنید، یک زمانی جامعه بی‌طبقه که مارکس وعده را داد تشکیل می‌‌شود دیگر اصلا کسی مالک مال خودش نیست، جامعه بی‌طبقه می‌‌شود. این‌جور معنا می‌‌کردند. الذین یکنزون الذهب و الفضة آن‌چه را نیاز داری بردار بقیه را به فقرا بده. خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا مرتضی حائری دعوا کرده بود با آن‌ آقا که یک رفاقتی هم از قبل با او داشت گفته بود اینی که تو می‌‌گویی انکار خمس است، انکار زکات است، این حرف‌ها چیه می‌‌زنی، ‌این‌ها روایات نهی کرده.

بقیه روایات هم به همین شکل روشن شد.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم اگر بنا بود ظهور قرآن معتبر نباشد لو کان لبان و انتشر، اهل سنت که ظهور قرآن را قبول دارند و متاسفانه دیگر آب می‌‌بندند به این ظهورات، ‌او را کار نداریم، آن وقت بعد می‌‌گفتند اهل بیت مخالف عمل به ظهور قرآن هستند، هیچکس اهل بیت را متهم نکرد که با قرآن مشکل دارند. ... آخه این همه روایات کجایش کتمان شده؟ دیگر چکار می‌‌خواستند بکنند اهل بیت. این همه روایات خواندیم بعد می‌‌گویید کتمان شده؟ معلوم می‌‌شود از این روایات الغای حجیت ظهور قرآن را نمی‌فهمیدند.

یک نکته‌ای عرض کنم، ‌آخرین نکته در این بحث باشد:

صاحب وسائل دیده یک روایتی هست ما سندش را پیدا نکردیم خود صاحب وسائل می‌‌گوید یک روایتی هست که ان الله لایخاطب الخلق بما لایعلمون، دیده که این روایت خلاف ادعایش است، ان الله لایخاطب الخلق بما لایعلمون، پس چرا گفتید و انما اراد بذلک تعمیته علیهم، خدا خواست پنهان بشود قرآن از چشم مردم تا نیاز کنند در فهم قرآن به اهل بیت، این‌که می‌‌گوید ان الله لایخاطب الخلق بما لایعلمون صاحب وسائل در همان جلد 27 صفحه 205 می‌‌گوید مراد از خلق اهل بیت هستند، ان الله لایخاطب الخلق، مخاطب قرآن اهل بیت بودند، خدا خطاب نمی‌کند اهل بیت را بما لایعلمون، ‌چون مخاطب قرآن اهل بیت هستند کانه می‌‌خواهد بگوید، شاید این‌جور می‌‌خواهد بگوید چون مردم ناآگاه هستند به مقاصد قرآن اصلا مخاطب قرآن آن‌ها نیستند، ان الله لایخاطب الخلق بما لایعلمون. واقعا این‌جور معنا کردن برای این روایتی که ایشان ادعا می‌‌کند ما سندش را جای دیگر پیدا نکردیم درست است؟

ادعای دیگر: ایشان می‌‌گوید ان الله لایخاطب الخلق بما لایعلمون کلهم، بعضهم بفهمند کافی است، بعضهم اهل بیت هستند. این هم توجیه عجیبی است. ان الله لایخاطب الخلق بما لایعلمون مقصودمان این است که چون اهل بیت می‌‌فهمند صدق می‌‌کند که خلق می‌‌فهمند، آقا چه ربطی دارد، اهل بیت می‌‌فهمند هر رطب و یابسی بگویند ما هم می‌‌فهمیم؟ چون اهل بیت می‌‌فهمند پس الخلق یعلمون؟ این عرفی است این استناد و این اسناد؟

اگر این روایت درست باشد خلاف مدعای صاحب وسائل است، ‌در روایتی داریم که در کتاب همین وسائل صفحه 194 می‌‌گوید امیرالمؤمنین به یک زندیقی فرمود کلام خدا سه قسم است: قسمٌ یعرفه العالم و الجاهل و قسم لایعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسه و صح تمییزه و قسم لایعلمه الا الله و ملائکته و الراسخون فی العلم، این را خوب است نقض کنیم به اخباری‌ها که مگر نمی‌گویید احادیث، خود این حدیث قرآن را سه قسم کرده یک قسمش را می‌‌گوید یعرفه العالم و الجاهل، قسم دوم هم یعرفه العالم، عالم صافی الذهن، قسم سوم فقط لایعرفه الا الله و الراسخون فی العلم.

یا روایت دیگر هم هست انما هلک الناس فی المتشابه لانهم لم یقفوا علی معناه و لم یعرفوا حقیقته فوضعوا تأویلا من عند انفسهم بآراءهم و استغنوا بذلک عن مسألة الاوصیاء. می‌‌گوید مردم در متشابه هلاک شدند لانهم لم یقفوا علی معناه، معنایش را نفهمیدند بعد به انحراف کشیده شدند، این می‌‌فهماند به ما که مشکل مردم در نفهمیدن معانی قرآن بود و استغنای از سؤال از ائمه، حالا اگر ما برویم سراغ ائمه هر چه بود قبول کنیم هر چه نبود آن وقت ببینیم آیا خودمان می‌‌فهمیم با تعمق با ملاحظه قرائن با ملاحظه آیات دیگر می‌‌فهمیم، دیگر لم یقفوا علی معناه نمی‌شود، نفهمیدیم رد علمش می‌‌کنیم به اهلش.

## اختلاف قرائات

هذا تمام الکلام فی حجیة ظهورات الکتاب. بحث واقع می‌‌شود در اختلاف قرائات که مثال معروفش این است که و لاتقربوهن حتی یطْهرن که ظاهرش این است که حتی ینقین من الحیض یا لاتقربوهن حتی یطَّهرن یعنی حتی یغتسلن. آیا می‌‌توانیم استدلال کنیم به این دو قرائت؟ خب معلوم است که نمی‌توانیم، معلوم نیست قرآن کدام‌هایش است.

تامل کنید، بعضی از فضلا گفتند چرا می‌‌گویید معلوم نیست قرآن چی می‌‌گوید؟‌ ذیلش دارد فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله، او که دیگر اختلاف قرائت ندارد، او مشخص کرده که یعنی اذا اغتسلن فأتوهن من حیث امرکم الله، حالا حتی یطْهرن باشد که لاتقربون حتی ینقین من الحیض یا یطَّهرن باشد یعنی لاتقربوهن حتی یغتسلن او اختلاف قرائت دارد ذیلش که اختلاف قرائت ندارد چرا می‌‌گویید این آیه مجمل است به اختلاف قرائات هم که نمی‌شود اعتماد کرد، ‌ذیلش که مبین است.

ببینید برای این مطلب جوابی دارید، ‌انشاءالله روز شنبه این را مطرح می‌‌کنیم و وارد بحث بعدی می‌‌شویم انشاءالله.

و الحمد لله رب العالمین.